

پروزی بدون جنگ

سیری در بررسی مبانی مشروعیت انقلابها*

علی دوعلم

پدیده انقلاب در فرهنگ مصطلح سیاسی، با همه اختلاف نظرهایی که در مورد تعریف کامل از آن وجود دارد، دارای ویژگیهای عمده‌ای است که آنرا از سایر تحولات سیاسی - اجتماعی ممتاز می‌سازد. وقوع چند انقلاب در سده‌های اخیر که مهم‌ترین آن انقلاب فرانسه بود، مبحث مهمی در مطالعات علوم سیاسی تحت عنوان «تئوریهای انقلاب» باز نمود و این پدیده مهم اجتماعی را زیر ذره‌بین محققین و نظریه پردازان قرار داد. اما وقوع انقلاب اسلامی در ایران، خود سرفصل نوینی برای این مباحث گردید. پدیده‌ای به نام انقلاب، با ویژگیهای خاصی که شناخته می‌شود، مسلماً در اسلام بدون سابقه تاریخی در نظر گرفته می‌شود. بی سابقه بودن وقوع انقلاب در تاریخ اسلام باعث گردید که هم نظریه پردازان غیرمسلمان به تحلیل‌های جدیدی از اسلام و انقلاب دست بزنند و هم اندیشمندان مسلمان برای تئوریزه کردن مبانی انقلاب اسلامی، به اصول سیاسی اسلام رجوع کنند و سعی در تبیین وجوه شرعی انقلاب نمایند. بدیهی است که در اسلام اصول سیاسی فراوانی وجود دارد که آنرا از بسیاری ادیان متمایز می‌کند و خصوصیات سیاسی - اجتماعی مهمی برای مسلمانان به بار می‌آورد؛ اما آیا «انقلاب» نیز در زمره یکی از این اصول جای می‌گیرد؟ یا اینکه نیازمند فصلی جدید در مبانی سیاسی اسلام است؟ آیا اصولی چون امر به معروف، جهاد دفاعی، تشکیل حکومت اسلامی و... می‌توانند مبانی مشروعیت انقلاب اسلامی را تبیین نمایند؟ یا اینکه مشروعیت انقلاب در اسلام نیازمند مبانی جدید و مختص دیگری است؟ برای مطالعه بیشتر در پاسخ به این سوال، توجه شما را به مقاله حاضر معطوف می‌داریم.

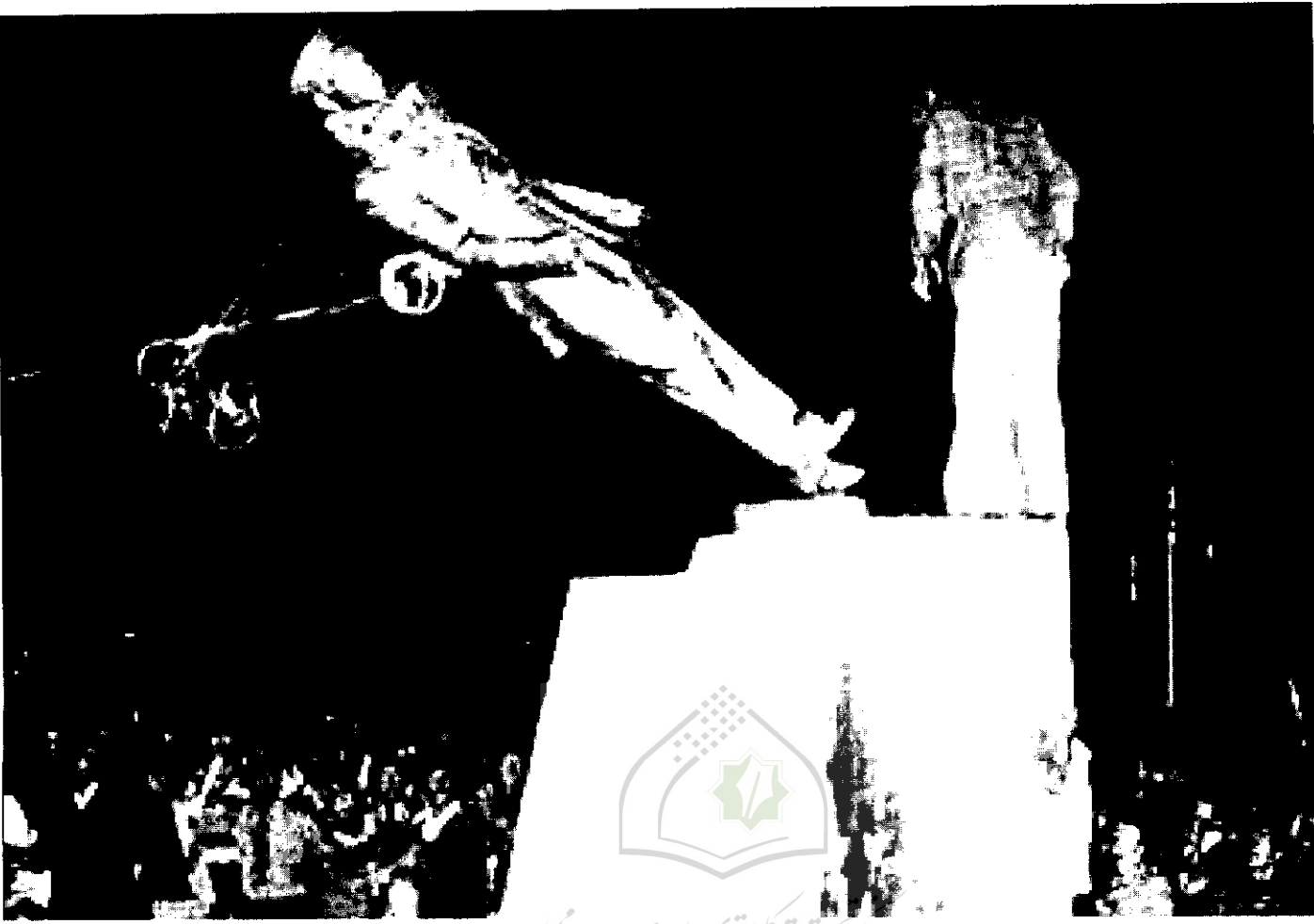


مشروعیت در اصطلاح علم سیاست، به معنای قانونمندی و حقانیت نظام سیاسی حاکم بر جامعه است که نتیجه آن توجیه عقلی اطاعت مردم از زمامداران و اعمال قدرت زمامداران بر مردم است.^۱ در کنار این واژه اصطلاح مقبولیت مطرح می‌شود. مقبولیت به معنای پذیرش حکومت از سوی شهروندان و رضایت به اعمال قدرت زمامداران است. در نظامهای سیاسی غیردینی، مشروعیت و مقبولیت مصداق واحدی پیدا می‌کند و هر حکومت مقبولی خودبه‌خود، مشروع هم شمرده می‌شود؛ ولی در اندیشه سیاسی اسلام، مقبولیت، شرط لازم برای تحقق عینی مشروعیت است؛ اما شرط کافی برای آن شمرده نمی‌شود و ممکن است زمامداری از حقانیت کامل برخوردار باشد، ولی بنا به عوامل یا موانعی، مقبولیت نداشته باشد و مورد اطاعت افراد جامعه قرار نگیرد. از دیدگاه اسلام تنها مقبولیت یک نظام سیاسی، کافی نیست تا حقانیت و مشروعیت آن را تأمین نماید.^۲ آنچه برای فرد و جامعه مسلمان، ملاک و میزان مشروعیت شمرده می‌شود، انطباق شیوه استقرار و حکمرانی نظام سیاسی و شرایط زمامداران با اصول،

ارزشها و احکام اسلام است. بدون شک مسلمان بودن هر فرد مسلمان، ایجاب می‌کند تا کلیه رفتارها و تصمیمات خرد و کلان خود را با چارچوب شریعت اسلام، منطبق سازد و عرصه مسایل سیاسی و حکومتی نیز خارج از این اصل کلی نمی‌باشد. اصول و مبانی قانونی حکومت نیز مادامی که در چارچوب احکام شریعت باشد، معتبر است؛ و گرنه صرف «قانونی بودن» برای لزوم تبعیت از حکومت کافی نیست. البته، در شرایط اضطراری، احکام ثانوی وظیفه مکلف را مشخص می‌کند.

اما آیا مشروعیت و مقبولیت درباره انقلاب نیز اساساً موضوعیتی دارد یا نه؟ یکی از ویژگیهای اصلی انقلاب، پشتوانه و تکیه‌گاه توده‌ای آن است؛ بنابراین، هنگامی که در جامعه‌ای انقلاب رخ دهد، خودبه‌خود به معنی مقبولیت آن است. توده مردم یک جامعه با پذیرفتن خطرها و زیانهای احتمالی، حاضر به قیام و حرکت سیاسی علیه نظام حاکم شدند. این، بهترین دلیل بر مقبولیت این حرکت است؛ اما از نظر مشروعیت آیا از دیدگاه اسلامی، صرف مقبولیت یک حرکت انقلابی در جامعه، مشروعیت آن را هم تأمین می‌کند؟ و برعکس، آیا در صورتی که قیام علیه یک حکومت نامشروع، مقبولیت عمومی پیدا نکرده باشد، در این صورت هم می‌تواند مشروع شمرده شود؟

بدیهی است، بحث درباره تحقق عینی انقلاب نیست؛ چنانکه درباره حکومتها هم، تحقق عینی حکومت و استقرار آن به مشروعیت دینی نیازی ندارد. استقرار و دوام حکومتهای استبدادی و وابسته - که هیچ مشروعیت شرعی ندارند - گواه این امر است. مشروعیت در این بحث، یک امر اعتباری است نه حقیقی. مشروعیت از دیدگاه یک فرد یا جامعه مسلمان، انطباق رفتار او با چارچوب کتاب و سنت و برخورداری از «حجت شرعی» است. هنگامی که گفته می‌شود «ریا نامشروع است» به این معنا نیست که در روابط اقتصادی بین بخشها و آحاد جامعه، وجود ندارد یا اینکه نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ بلکه بدین مفهوم است که پرداخت و اخذ ربا برای یک مسلمان، مجاز نیست و در صورتی که مرتکب شود، حجت شرعی برای عمل خود ندارد و به اقتضای مسلماتی عمل نکرده، مرتکب گناه هم شده است. اکنون، بحث در این است که آیا هر انقلابی که شکل بگیرد، مشارکت یک فرد مسلمان در آن از نظر شرعی مجاز است؟ جامعه اسلامی در چه شرایط و با چه ضوابطی می‌تواند به خیزش و حرکت انقلابی دست بزند؟ اینکه «قدرت در ایجاد و استقرار حکومت نقش مهم‌تری دارد؛ ولی برای استمرار آن، اهمیت مشروعیت بیشتر است»^۳، به چه معنا است؟ اگر منظور تحقق عینی است، در هر صورت، «قدرت» نقش اصلی را دارد؛ ولی اگر مراد از مشروعیت اعتبار و حجت شرعی است، چه فرقی بین مرحله ایجاد و استقرار حکومت - یعنی همان فرایند انقلاب که به این نتیجه منتهی می‌شود - با مرحله استمرار آن وجود دارد؟ آیا می‌توان پذیرفت که قدرتی از راه نامشروع کسب شود؛ ولی پس از احراز آن، استمرارش مشروع تلقی گردد؟ البته، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد،



مباحثات کاترینا در علم سیاسی

شرایط استثنایی و اضطراری، حکم جداگانه‌ای دارد که احکام ثانویه شرعی، آن را تعیین می‌کند. در این باره در مباحث بعدی توضیح بیشتری خواهیم داد.

مشروع بودن انقلاب در اصل، شرط لازم برای یک انقلاب اسلامی است و برای تبیین مبانی این مشروعیت باید با رویکردی فقهی به این مسأله نگریست. به این جهت که عنوان «انقلاب» - در معنای متداول آن - یک عنوان مستحدث است و سابقه‌ای در زمان نزول وحی و حضور ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نداشته است؛ بنابراین، باید بررسی شود که با استناد به کدام ادله و انطباق این موضوع با کدام عنوان از موضوعات مطرح در مباحث فقهی، می‌توان جواز انقلاب را صادر کرد.

فرض بر این است که شرایطی در یک جامعه اسلامی پدیدار شده که احکام الهی اجرا نمی‌شود، زمامداران به فساد و تباهی و سوءاستفاده از قدرت روی آورده‌اند، حکومت در اختیار ناهلان قرار گرفته و حقوق مردم تضییع می‌شود، استبداد و خفقان و وابستگی به کانونهای استکباری قدرت، جامعه را تهدید می‌کند و ... آیا وجود چنین شرایطی، به تنهایی برای اقدام انقلابی کافی است؟ اقدام انقلابی و یا همکاری با آن در چه شرایطی و موضوع چه حکمی از احکام خمسسه تکلیف است؟ به تحقیق می‌توان گفت که گاهی اقدام انقلابی، واجب است و گاهی حرام. عناوین سه گانه دیگر - استحباب و اباحه و

کراهت - در اینجا موردی ندارد؛ زیرا اقدام انقلابی، مستلزم پذیرفتن ضرر و زیان - به خود یا بخشی از جامعه - است و تنها در صورت وجود مصلحت ملزمه‌ای که مقتضی حکم «وجوب» است، می‌توان آن را جایز شمرد؛ اما از نظر اثباتی و در مقام استدلال برای جواز یا حرمت انقلاب، به چه ادله شرعیه‌ای می‌توان تمسک جست؟ در این مورد، نظریات مختلفی مطرح شده که قبل از بیان و نقد و بررسی آن، ارائه نکاتی لازم به نظر می‌رسد:

۱ - بدیهی است که در شرایط عادی و در صورت جریان ارزشها و احکام اسلامی در نظام سیاسی و مدیریت یک جامعه در اصل زمینه و ضرورتی برای اقدام انقلابی و قیام همگانی علیه حکومت، فراهم نخواهد شد؛ زیرا محور و مدار حاکمیت اسلامی، تسلط و عدل است که خود به خود مانع شکل‌گیری شرایط بروز و ظهور انقلاب در جامعه می‌شود. اساس و مبنای تکوین و تشریح، از دیدگاه مبانی بینش اسلام، «عدل» است که «بالعدل قامت السماوات و الارض». آ در نظام حکومتی اسلام هم، شرط مهم مشروعیت زمامداران، عدالت آنان است. همچنین، نظارت عمومی مردمی بر جریان امور در جامعه اسلامی - در قالب دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر - و وجوب حضور اجتماعی مردم و به‌خصوص عالمان و نخبگان در عرصه سیاست و عناصر ذاتی اسلام و فرهنگ دینی، همه عواملی هستند که روند صحیح

حرکت حاکمیت جامعه اسلامی را تضمین می‌کند و جایی برای ناراضیاتی فراگیر و عمیق و خشم توده مردم علیه حکومت باقی نمی‌گذارد. همین سازوکارها، مواردی را که خلاف عدل و انصاف باشد - قبل از اینکه به مراحل حد تقابل مردم و حکومت بینجامد - به مسیر حق و عدل بازمی‌گرداند. فراتر از آن، گسترش و تعمیق بینش، اخلاق و فرهنگ اسلامی و توحیدی در جامعه، رابطه حکومت و مردم را به رابطه‌ای معنوی و برادراته تبدیل می‌کند و از نوع رابطه «حاکم و محکوم» به رابطه «امام و امت» ارتقا می‌دهد. در چنین جامعه‌ای، رهبران و زمامداران جامعه، بیش از توده مردم، دغدغه اجرای عدالت و تامین حقوق مردم را دارند و پیشگیری از ظلم و گسترش قسط و عدل را وظیفه اصلی خود می‌شمارند و همواره، در رفع کاستیها و مشکلات می‌کوشند و خود، بزرگ‌ترین حامی محرومان و ضعفا در برابر اغنیا و قدرتمندان می‌باشند. بدون شک در چنین شرایطی، ضرورت و زمینه‌ای برای انقلاب باقی نمی‌ماند.

۲ - در یک جامعه مسلمان، هنگامی شرایط و زمینه‌های «انقلاب» فراهم می‌شود که رفتار اجتماعی جامعه و به‌خصوص نخبگان و خواص - که دامنه تاثیرگذاری و نقش‌آفرینی آنان بسیار قوی‌تر و گسترده‌تر از توده مردم است - دستخوش انحراف و عدول از موازین و معیارهای الهی شده و دست‌کم در مقطعی از حیات اجتماعی آن

جامعه، قصور، غفلت و تقصیر در عمل به وظایف اجتماعی اسلامی، بر افشار جامعه سایه افکنده و همین امر، زمینه را برای انحراف عمیق زمامداران و یا نفوذ طیفها و عناصر قدرت طلب و بی اعتقاد به اسلام و احکام الهی، فراهم کرده باشد. در این شرایط، رفاه زدگی و دنیا طلبی به جای انصاف و عدالت می نیندند و مصلحت اندیشیهای شخصی و گروهی جایگزین مصلحت حقیقی جامعه می شود و رهبران و زمامداران جامعه، جانب زورمداران و اصحاب ثروت و مکتب را می گیرند و توده ضعیف و محروم جامعه را برده و بنده خود می بندارند.^۵ در نتیجه، همین روند فاصله حکومت از معیارها و موازین اسلامی و شکاف طبقاتی برخاسته از تبعیض و ستم، جامعه را به سوی نارضایتی و قیام سوق می دهد و زمینه حرکت های انقلابی را فراهم می سازد. عامل شکل گیری این شرایط در یک جامعه مسلمان، هرگز در توطئه ها و تلاش های استعمارگرانه قدرتهای خارجی یا قدرت طلبی و زورگویی حاکمان و زمامداران جامعه، خلاصه نمی شود؛ بلکه علاوه بر اینها و مهم تر از آن، غفلت، تسامح و انحراف نخبگان فکری و فرهنگی جامعه است که موجب دگرگونی در نظام ارزشی جامعه و عقیدت اخلاقی و فرهنگی توده مردم می گردد و بستر را برای ستم پذیری و انفعال جامعه فراهم می سازد.^۶ البته، روند این انحراف، تدریجی است و غالباً ناخودآگاه، اما زمانی که بنا به علل و عوامل خاص خود، نخبگان و رهبران فکری جامعه به خود آیند و به بیداری توده ها بپردازند و برده های غفلت یا تغافل و سستی و تسامح را کنار زنند و در صدد برگرداندن مسیر جامعه به سوی صلاح و فلاح برآیند، زمینه های حرکتها و نهضت های اجتماعی فراهم می شود.

۳- آیا این حرکتها و نهضت های اجتماعی، همواره «می توانند» و یا «باید» در قالب «انقلاب» تحقق یابند؟ پاسخ به این پرسش، نظریاتی را که در باب مشروعیت یا وجوب انقلاب از دیدگاه اسلام مطرح شده، به چالش می کشد و میزان درستی آن را روشن خواهد ساخت. تاملی در مبانی و اصول جامعه شناسی انقلابها و نیز مبانی و احکام اجتماعی اسلام، پاسخ منفی این پرسش را آشکار می سازد.

از دیدگاه جامعه شناسی، هرگونه نارضایتی از وضع موجود، به انقلاب منجر نمی شود؛ بلکه با توجه به اصل کلی «تناسب بین هزینه ها و نتایج» - که در رفتار افراد و جوامع بشری جریان دارد و اصلی عقلی و عقلایی به شمار می آید - در صورتی که کاستن از فاصله بین وضع موجود یا وضع مطلوب با هزینه های کمتری امکان پذیر باشد، هرگز شیوه ها و راه کارهای پرهزینه، مورد استفاده قرار نمی گیرد. علاوه بر آنکه شکل گیری انگیزه های انقلابی برای دست زدن به اقدامات پرخطر و دردسرافرین در سطح عامه جامعه، به طور کامل با میزان فاصله وضع موجود با وضع مطلوب بستگی دارد و تا هنگامی که ذهنیت عمومی جامعه از راهکارهای کاستن هزینه از این فاصله مایوس نشود، هیچ گاه به راه های پرهزینه تر نمی آید.^۷

از آنجا که یک انقلاب، مستلزم سرمایه گذاریهای عظیم انسانی، معنوی و مالی است و به خاطر مقابله شدید نظام

حاکم علیه اقدامات انقلابیون و تلاش انقلابیون برای سست کردن بنیادهای نظم سیاسی حاکم اغلب با تخریب، کشتار، رکود اقتصادی، توقف تلاشهای اجتماعی و فرهنگی، پیامدهای روانی و معنوی منفی و عوارض اجتماعی بسیار همراه است؛ بنابراین، گرایش فطری و عقلایی جوامع بشری به راهکارهای انقلابی برای استقرار نظام مطلوب و یا دست کم کاستن از فاصله وضع موجود با نظام مطلوب، به طور طبیعی و در شرایط معمولی، بسیار پایین است و برای افزایش آن، شرایطی لازم است که همه عناصر و عوامل آن، در اختیار مخالفان نظام حاکم قرار ندارد.

از سوی دیگر، ایجاد وقایع عمومی در سطح جامعه در مورد نظام مطلوب و جلب اعتماد توده های مردم نسبت به احزاب و رهبران پیشتاز انقلابی، شکل گیری و انسجام همین احزاب و رهبران در شرایط دشوار حاکمیت نظام سیاسی نامطلوب، آمادگی روحی و عملی جامعه برای فداکاری و از خودگذشتگی و توفیق فرایند انقلاب در عرصه عمل، علاوه بر اینکه در بستر انحطاط و سستی نظام سیاسی حاکم و انحراف عمیق مشروعیت و مقبولیت زمامداران حاکم شکل می گیرد، به زمینه ها و عوامل فراوان تاریخی، اجتماعی، روانی و معنوی نیاز دارد که جمع شدن این زمینه ها و عوامل و شکل گیری هم زمان آن، نمی تواند یک امر معمولی و پر شمار باشد؛ بنابراین، اغلب جامعه شناسان، انقلاب را یک امر «نادر» می دانند و این واقعیتی است که مروری بر تاریخ تحولات اجتماعی، آن را به خوبی ثابت می کند.

اما از دیدگاه اصول و احکام اسلامی، علاوه بر اینکه اصل «تناسب بین هزینه ها و نتایج» در موارد گوناگون مورد تایید قرار گرفته است، تلاش اجتماعی و عمومی برای کاستن از فاصله وضع موجود و وضع مطلوب، هنگامی مجاز شمرده می شود که در چارچوب تدبیری هدفمند و ثمربخش سازمان یابد و راه را برای تحقق وضع مطلوب فراهم سازد. در غیر این صورت، مصداق «ضرر و زیان»^۸ و یا دست کم مصداق «لغو» خواهد بود که هر دو برای یک مسلمان - به ویژه در این مصادیق کلان - حرام و ممنوع است؛ البته در احکام اسلامی، اصول و دستوراتی پیش بینی شده که وظایف فردی احاد جامعه را در برابر کاستیها و خلاهای جامعه، تبیین می کند. عمل به این احکام، اغلب مشروط و منوط به امور دیگر نشده و به عنوان «واجب عینی» تلقی می شود؛ اما در جایی که حرکت اجتماعی هدفداری بخواهد تحقق پیدا کند و گردآمدن امکانات و شرایط خاصی برای توفیق آن حرکت لازم باشد، در این صورت، قواعد و ضوابطی حاکم است که تشخیص حکمی و موضوعی آن در حیطه صلاحیت احاد مکلفین نیست و فرایند آن در چارچوب خاص خود باید تحقق یابد. به عنوان مثال، بر هر فرد مکلفی که درآمد او بر طبق احکام فقهی مربوطه، مشمول خمس و زکات باشد، پرداخت آن واجب است. وجوب این حکم شرعی از رفتار دیگر افراد جامعه مستقل است و برای هر فردی واجب عینی به شمار می آید. اگرچه اجرای این حکم الهی در سطح گسترده و توسط همه مکلفان واجد شرایط، می تواند ریشه فقر و محرومیت را از جامعه بزاید؛

اما اگر هدف «فقرزدایی» به عنوان یک حکم اجتماعی کلان اسلامی و فراتر از رفتارهای فردی مکلفین بخواهد تحقق یابد، به سازوکارها و برنامه های جامعی نیاز دارد که نقش دو عامل، در ارتباط و پیوندی متقابل با نقش دیگر عوامل، معنا و مفهوم پیدا می کند و ثمربخش خواهد بود. با توجه به نکاتی که مطرح شد، اکنون، باید به تبیین و نقد نظریه ها و احتمالاتی پرداخت که در باب مشروعیت انقلاب در چارچوب فکر و فقه اسلامی ارائه شده است:

۱- مشروعیت انقلاب از باب وجوب امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر، دو واجب بزرگ و مهم اسلامی است که وجوب آن دو، از ضروریات دین شمرده می شود و در قرآن کریم و احادیث شریف نیز به زبانها و بیانه های گوناگون بر آن تاکید شده است.^۹

برخی با توسعه معنای امر به معروف و نهی از منکر، انقلاب را از مصادیق این واجب دینی فرض کرده اند و ادله شرعی وجوب امر به معروف و نهی از منکر را مستند اثبات مشروعیت انقلاب دانسته و به آن استدلال کرده اند.^{۱۰} حتی گاهی در تعریف انقلاب اسلامی آن را از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر دانسته و نوشته اند: «انقلاب اسلامی عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر که از طرف مردمی آگاه... صورت می گیرد.»^{۱۱}

آیا می توان این تعریف را پذیرفت و به ادله امر به معروف و نهی از منکر برای تبیین و اثبات وجوب - و یا حتی جواز - انقلاب علیه حاکمان فاسق، استدلال کرد؟ به نظر می رسد، این نظریه با چالشهای جدی ای روبه رو است، مهم ترین اشکال این نظریه، عدم انطباق مفهومی «امر به معروف و نهی از منکر» با اصطلاح «انقلاب» در عرف سیاسی امروز است. امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه ای دینی است که غایت و هدف نهایی آن، پیشگیری از وقوع منکرات و محرمات و امر به انجام واجبات و امور پسندیده است و این غایت با هدف انقلابهای اجتماعی که بسیج و سازماندهی توده مردم و به حرکت درآوردن آنها برای دگرگون کردن نظام سیاسی حاکم و استقرار نظام سیاسی مطلوب و به دست گرفتن قدرت توسط انقلابیون می باشد، به طور کامل متفاوت است. دراینکه نظام حکومتی ظالمانه و جابرانه، منکر بزرگی به شمار می رود، بحثی نیست؛ اما نهی از این منکر و ارشاد و دعوت حاکمان به رعایت حقوق مردم و حدود الهی، یک امر است و اقدام برای تشکیل یک قدرت اجتماعی مردمی برای براندازی نظام حاکم و استقرار نظام جدید، امری دیگر.

این استدلال که «نهضت اباعبدالله الحسین (ع) نیز با هدف امر به معروف و نهی از منکر انجام شد؛ زیرا آن حضرت خود این انگیزه را برای نهضت عاشورا مطرح کرده است»^{۱۲} نیز کافی به نظر نمی رسد؛ چون که اگر ثابت کرده باشیم که حرکت امام حسین (ع)، در چارچوب مفهومی «انقلاب» - در معنای رایج - قابل تبیین است این استدلال صحیح می باشد؛ ولی در جریان نهضت عاشورا و سیره سیاسی امام حسین (ع)، شواهدی وجود دارد که مانع تعریف و تحدید آن نهضت در قالب «انقلاب» می شود.^{۱۳}

برخی با توسعه معنای امر به معروف و نهی از منکر، انقلاب را از مصادیق این واجب دینی فرض کرده‌اند و ادله شرعی و وجوب امر به معروف و نهی از منکر را مستند اثبات مشروعیت انقلاب دانسته و به آن استدلال می‌کنند

اینکه در اسلام هدف کلان و غایی، نزدیک شدن انسانها به سیر کمالی و دستیابی به تربیت الهی است، اغلب از نظرها دور مانده و صرف مبارزه با حاکمان جابر و فاسد، بدون توجه به شرایط و مقتضیات فرهنگی و فکری جامعه مورد توجه قرار گرفته است

گاه مبارزات اعتقادی و اخلاقی بر مبارزات سیاسی برتری پیدا می‌کند و نمی‌توان در همه شرایط و احوال اجتماعی، تنها راه را مبارزه حاد سیاسی در قالب انقلاب دانست؛ از این رو در استدلال برای مشروعیت انقلاب، نمی‌توان به فلسفه سیاست و جایگاه و ارزش قدرت در نظام فکری اسلام، بی‌توجه بود و ابزاری بودن آن را برای غایات متعالی، از نظر دور داشت

علاوه بر اینکه وظیفه امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است که بر عهده تک تک مکلفان است و عدم اجرای آن توسط بخشی از جامعه، نافی تکلیف دیگران نمی‌باشد. در حقیقت، انجام این وظیفه توسط یک فرد متشرع و متدین، مشروط به انجام آن توسط دیگران نیست؛ البته، شرایط و وجوب این فریضه و رعایت آن برای مکلف، به جای خود محفوظ است؛ اما بنا به تشخیص شخص مکلف، این وظیفه باید انجام شود. «انقلاب» فرایندی است که از حیثه تصمیم‌گیری آحاد جامعه خارج است و تشخیص جمعی و نیز حضور و مشارکت توده مردم را می‌طلبد و عنصر «رهبری» - چه در چارچوب حزب یا در قالب گروهی از رهبران یا رهبر واحد - در آن اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.^{۱۴} فرایندی است که در صورت وجود شرایط و زمینه‌ها، ضروری می‌شود و نمی‌توان آن را در چارچوب «امر به معروف و نهی از منکر» تبیین کرد.

گرچه موارد و مصادیقی از امر به معروف و نهی از منکر هم قابل فرض است که به تجمع و همکاری گروهی از مکلفان نیاز دارد که در این صورت با اجتماع و همکاری مردم به قدر کفایت واجب شمرده می‌شود؛^{۱۵} ولی در این موارد، نه تنها آن جمع، گروهی محدود از مردم هستند نه اقتدار و گروه‌های گسترده جامعه، بلکه اقدام آنان نیازی به عنصر رهبری ندارد. حال آنکه این عنصر از ارکان شکل‌گیری انقلاب است. علاوه بر اینکه انقلاب، مستلزم اقدامات مستمر و طرح‌ریزیهای پیاپی است؛ ولی در امر به معروف و نهی از منکر این ویژگی به چشم نمی‌خورد و به هر حال، این فتوا و حکم شرعی، منصرف از مصداق انقلاب است.

شاید مهم‌ترین تفاوت «انقلاب» و «امر به معروف و نهی از منکر» این باشد که در انقلاب، «اقدام عملی» برای براندازی نظام حاکم و استقرار نظام سیاسی مطلوب، هدف اصلی است؛ حال آنکه در امر به معروف و نهی از منکر، تنها «امر و نهی» وظیفه مکلف است که با رعایت شرایط، بر او واجب می‌شود.^{۱۶} حتی در مرتبه امر و نهی عملی هم، امور جزئی و محدود است که مصادیق معروف و منکر شمرده شده و در همان موارد هم برخی اقدامات به اذن حاکم شرع منوط شده است.^{۱۷} استنباط برخی از فقهای اهل سنت که در عین اذعان به وجوب امر به معروف و نهی از منکر در مورد حاکمان فاسق و ظالم، هرگونه شورش و قیام علیه آنان را حرام دانسته‌اند^{۱۸} نیز موید این است که در ارتکاز ذهنی فقها، قیام و شورش علیه حاکمان، با عنوان امر به معروف و نهی از منکر متفاوت است و از این رو، نمی‌توان از ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر برای وجوب انقلاب یا مشروعیت آن استدلال کرد.

۲ - مشروعیت انقلاب از باب جهاد دفاعی

دفاع، یکی از مصادیق جهاد است و جهاد، به عنوان یکی از واجبات عملی شرع اسلام، عامل حیاتیبخش و بازدارنده هجوم دشمنان به مسلمانان بوده است. به نظر می‌رسد، انتقادات پیاپی برخی مستشرقان که اسلام را «دین شمشیر» معرفی می‌کرده‌اند و هنوز هم «تکیه بر روش زور» را از نقاط ضعف اسلام می‌شمرند^{۱۹} برای

درهم شکستن قدرت مقاومت مسلمانان و کم رنگ کردن اهمیت جهاد بوده است. ملاحظه آیات قرآن کریم و روایاتی که در باب جهاد وارد شده، هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که این اصل، از اصول مهم اجتماعی و سیاسی اسلام شمرده می‌شود.^{۲۰} آیا می‌توان انقلاب را از مصادیق دفاع دانست و مشروعیت آن را از راه احکام مربوط به دفاع تبیین کرد؟ ملاحظه احکام فقهی دفاع، نشان می‌دهد که موضوع اصلی دفاع، هجوم بیگانه به سرزمین مسلمانان و تهدید کانون اسلام و جان و مال مسلمین است.^{۲۱} اگرچه در صورت بیم از گسترش نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی دشمنان اسلام و

شکل‌گیری روابطی که به استیلائی استعمار و حضور بیگانگان منجر شود، دفاع به هر وسیله ممکن، مجاز شمرده می‌شود؛^{۲۲} ولی مجوز این دفاع را - که وظیفه‌ای شرعی است - نمی‌توان به تنهایی موجب جواز شرعی انقلاب دانست؛ زیرا انقلاب، مستلزم مبارزات و تلاشهایی است که تنها جنبه سلبی ندارد و دارای جنبه ایجابی هم هست. حال آنکه در مسایل مربوط به دفاع تنها اقداماتی در حد مقاومت منفی و تحریم کالاهای خارجی یا ترک رفت و آمد و بی‌اعتنایی به کسانی که زمینه‌های چنین سلطه‌ای را فراهم می‌کنند، مجاز شمرده شده است.^{۲۳}

البته، مراد ما این نیست که نمی‌توان از ادله فقهی دفاع و استنباط ملاک و مناط حکم، در مباحث مربوط به احکام شرعی انقلاب استفاده کرد؛ ولی اینکه «انقلاب» را از مصادیق «دفاع» دانسته و همان ادله را برای اثبات مشروعیت آن کافی بدانیم، به ظاهر استدلال تامی نیست.

۳ - مشروعیت انقلاب از باب تاسی به نهضت اباعبدالله الحسین (ع)

گاهی به این کلام امام حسین (ع) که: «و لکم فی اسوه» (روش و رفتار من برای شما الگو و اسوه است) استفاده شده و چنین استدلال می‌گردد که چون امام حسین (ع)، مقتدا و امام ما می‌باشند، در شیوه برخورد با حاکمان جابر و فاسد باید به همان گونه دست به قیام و انقلاب زد و بدین ترتیب، اقدام مسلحانه علیه حاکمان باطل، ثابت می‌شود.^{۲۴}

این استدلال با روش برخورد سایر ائمه (علیهم السلام) با حاکمان زمان خودشان، قابل نقض است. اگر در حقیقت، شیوه امام حسین (ع) وجوب انقلاب را به طور مطلق و برای همه زمانها و همه مسلمانان ثابت می‌کند، پس چرا دیگر ائمه (علیهم السلام) از این روش در مشی سیاسی خود، پیروی نمی‌کردند؟!

از سوی دیگر، در صورتی می‌توان این استدلال را پذیرفت که نهضت امام حسین (ع) را در چارچوب انقلاب - در معنای رایج آن - بتوان تعریف و تاویل کرد، حال آنکه چنین تاویلی، نه تنها استدلال محکمی ندارد که موارد نقض قابل تاملی برای آن می‌توان ارائه کرد.

و اما قیام زیدبن‌علی بن‌حسین و یا قیام

حسین بن‌علی بن‌الحسن چگونه می‌تواند برای وجوب انقلاب و شورش مسلحانه علیه حاکمان جابر و فاسد، مورد استدلال و استفاده واقع شود؟^{۲۵} حال آنکه نه تنها



استناد به آیات قرآن درباره احکام قضایی و جزایی و تاکید بر جهان شمولی احکام اسلام خواسته‌اند، دلیلی برای وجوب انقلاب ارائه کنند^{۳۱}؛ حال آنکه این ادله، در مقام بیان راهکار استقرار نظام حکومتی اسلام نیست و نمی‌توان به صرف مطلوبیت هدف و وسیله و راهکار آن را هم مشروع تلقی کرد. بدیهی است، برای جواز استفاده از روش و قالب «انقلاب» برای استقرار حکومت اسلامی، ادله دیگری لازم است و صرف وجوب تاسیس حکومت نمی‌تواند، دلیلی برای مشروعیت یک روش خاص برای تحقق این هدف، شمرده شود، همانگونه که در تحقق دیگر واجبات دینی، مشروعیت راه‌ها و ابزارها هم باید احراز شود.^{۳۲}

۸ - مشروعیت انقلاب از باب جهاد داخلی

یکی از نظریه‌پردازان انقلاب بر آن است که: «انقلاب از دیدگاه اسلام، نوعی جهاد داخلی است که در آن گروهی برای خدا و فی سبیل الله می‌رزمند و گروه دیگر مانع راه خدایند و به خاطر کفرشان می‌جنگند. این رودررویی را قرآن در یکی از آیات مربوط به جنگ بدر چنین بیان می‌کند: قد کان لکم آیه فی فتین التقتا فنه تقتال فی سبیل الله و آخری کافره (آل عمران، آیه ۱۳)»^{۳۳} این نظریه نیز از چند جهت قابل تامل و نقد است: نخست اینکه «جهاد داخلی»، مبارزه سپاه تشکل یافته حکومت عدل اسلامی است علیه گروه تشکل یافته‌ای که در برابر این حکومت علم مخالفت و مبارزه مسلحانه برافراشته است؛ چنانکه جنگ‌های دوران حکومت امیرالمومنین (ع) از همین دست تلقی می‌شود. دیگر آنکه، آیه شریفه‌ای که مورد استشهاد قرار گرفته است، اعم از جهاد داخلی یا خارجی و جهاد ابتدایی یا دفاعی است و به طور کامل اطلاق و شمول دارد؛ البته شان نزول آیه هم موید این است که آیه، اختصاص به جهاد داخلی ندارد، اگرچه مورد نزول، منحصر نیست. سوم آنکه، در مورد جهاد داخلی،

که یک حرکت عمومی سازمان یافته برای فروپاشی نظام حاکم و استقرار نظام جدید است - و یک حکم قضایی که درباره یک یا چند شخص محکوم صادر می‌شود، توجه داشت.

۶ - مشروعیت انقلاب از باب حرمت پیروی از ظالم یا کمک به او

آیات فراوانی از قرآن کریم و روایات متعددی از منابع روایی شیعه و سنی، پیروی مسلمانان را از ظالمان، فاسقان، فاسدان و حاکمان و زمامدارانی که صلاحیت علمی و تقوایی لازم را ندارند و همچنین، کمک به ظالمان را هم به صراحت ممنوع و تحریم کرده‌اند.^{۳۴} اما آیا می‌توان از این آیات و روایات، مشروعیت انقلاب را استنباط کرد؟ مفاد این آیات و روایات، یک حکم سلبی را بیان می‌کند، حال آنکه مشروعیت انقلاب، به ادله ایجابی نیاز دارد و بین این دو، نباید خلط کرد. انقلاب، تنها عصیان و تبعیت نکردن نیست که آن را مصداقی از این عنوان بدانیم؛ البته، همین آیات و روایات زمینه ذهنی و فرهنگی جامعه اسلامی را برای برخورد با کاستیها و اشکالات نظام حاکم، فراهم می‌سازند؛ ولی به تنهایی نمی‌توانند مستند مشروعیت «انقلاب» باشند.

۷ - مشروعیت انقلاب از باب وجوب تاسیس حکومت اسلامی

ادله صریح و دلایلی که در متن احکام و ارزشهای اجتماعی اسلامی برای اثبات ضرورت تاسیس حکومت اسلامی وجود دارد، کم نیست. در اسلام، احکام مهمی از قبیل احکام قضایی، اقتصادی، تربیتی و... وجود دارد که به طور عمده بدون استقرار حکومت اسلامی - یعنی نظام سیاسی مورد قبول اسلام - قابل تحقق نمی‌باشد و عدم استقرار حکومت اسلامی، به معنای تعطیل این احکام است؛ اما آیا می‌توان به این ادله، برای وجوب انقلاب استناد کرد؟ برخی از اندیشمندان معاصر، با

آنان حجت معصوم و منصوص الهی نیستند که عملشان حجیتی شرعی داشته باشد؛ بلکه هم‌زمان با شورش و قیام مسلحانه آنان ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز حضور داشته‌اند و خود به آن شیوه عمل نکرده‌اند! علاوه بر آنکه هر شورش و قیامی، انقلاب شمرده نمی‌شود.

۴ - مشروعیت انقلاب از باب حکم فطرت

اینکه «مبارزه با ظلم و دفاع از حق به صورت فطرت الهی در وجود انسان نهفته است»^{۳۵} به‌طور کامل، صحیح است؛ اما آیا می‌توان از این مقدمه، مشروعیت انقلاب را نتیجه گرفت؟ آیا فطرت انسان در اقدامات فردی یا جمعی خود، به بررسی و مقایسه همه راهکارهای عقلی و عقلایی نمی‌پردازد و راه‌های کم‌هزینه را به راه‌های دشوار و پرهزینه ترجیح نمی‌دهد؟! و آیا صرف تایید فطرت برای «یک نتیجه»، مشروعیت هر راهی را برای آن اثبات می‌کند؟ بنابراین، استدلال به فطری بودن دفاع از حق، مشروعیت انقلاب را ثابت نمی‌کند. این دلیل، شامل مدعاست و فطرت انسان، هیچ‌گاه انقلاب را تنها راه دفاع از حق خود تلقی نمی‌نماید. ضمن اینکه ادعای فطری بودن یک امر، برای اثبات مشروعیت فقهی و دینی آن، کافی نیست؛ زیرا احکام فطرت، کلی است و در باب مصادیق و جزئیات، دراصل، فطرت حکمی ندارد.

۵ - مشروعیت انقلاب از باب مجازات محارب، مفسد و متجاوز

این استدلال که «حاکمان جابر و فاسد، مصداق محارب، مفسد یا یاغی می‌باشند و بنابراین، شورش و قیام علیه آنان مشروع - بلکه واجب - است»^{۳۶}، استدلال صحیحی به نظر نمی‌رسد؛ البته، استدلال‌کننده هم به صورت تلویحی، اشکال این استدلال را پذیرفته است. علاوه بر اینکه از ظاهر آیات مورد استناد، نمی‌توان مشروعیت انقلاب را برداشت کرد، باید به تفاوت مفهومی «انقلاب»

آیه شریفه «و ان كان طائفتان من المومنين اقتتلوا فاصلحوا بينهما فان بغت احديهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغى حتى تفيء الى امر الله... (حجرات، آیه ۹) گویای حکم آن است. چهارم آنکه، موضوع این آیات «قتال» است، حال آنکه مفهوم انقلاب در اصل - به خصوص با نگاه اسلام به آن و توجه به تجربه انقلاب اسلامی ایران - به هیچ وجه ملازم قتال و درگیری نظامی و مسلحانه نمی باشد. به هر حال، مفهوم «انقلاب» به طور کامل با جهاد داخلی متفاوت است، حتی اگر در شرایط خاص با درگیری و رویارویی نظامی هم همراه باشد؛ بنابراین، نمی توان وجوب مشروعیت انقلاب را از این باب تلقی کرد.

۹- مشروعیت مطلق انقلاب و ضروری بودن آن
ممکن است برای مشروعیت انقلاب، چنین گفته شود که: «انقلاب و قیام عمومی مسلمین علیه حکام جور و ظلم، جز در مواردی که شرایط عینی و ذهنی مساعد نباشد، نه تنها از بنیان مشروعی برخوردار است؛ بلکه از ضروریات مهم اسلامی بوده که در برخی موارد نیز حکم وجوب در خصوص آن جاری می شود.»^{۳۴} ولی این بیان از چند جهت قابل مناقشه است، نخست: انقلاب دارای تعریف روشنی است که با قیام مطلق متفاوت است.

انقلاب، اقدامی فراگیر و سازمان یافته است برای دگرگونی اساسی در بنیان سیاسی جامعه و ایجاد ساختار جدید حکومتی و این مقوله نمی تواند یک تکلیف ضروری تلقی شود. دیگر: مرجع تشخیص مساعذبودن یا مساعذبودن شرایط عینی و ذهنی چیست؟ آیا تشخیص هر شخصی یا هر حزب و گروهی حجیت شرعی برای دیگران - و حتی برای خودش - دارد که با استناد آن دست به انقلاب بزند؟ و یا حتی هر اقدامی که ملازم به ضرر و خسارت به خود یا دیگران باشد و یا احتمال ضرر و خسارت داشته باشد؟ سوم: مراد از اینکه «انقلاب از ضروریات مهم اسلامی است»، چیست؟ یعنی، اگر هر کس به راهکار انقلاب - به معنای مصطلح آن - برای اصلاح و بهبود اوضاع جامعه معتقد نباشد، مرتد شناخته می شود؟ و این «ضروری بودن» را کدام یک از فقها مطرح کرده اند؟ چهارم: چه کسی باید حکم وجوب را بدهد؟ و آن فقیه و مجتهدی که

می خواهد چنین حکمی را صادر کند، با استناد به چه دلیل شرعی و پس از احراز چه مقدماتی باید به چنین کاری دست بزند؟ چه حدی از ظلم و جور، مقتضی راهکار انقلاب است؟ آیا صرف جاثربودن حاکم، مجوز به کارگیری روش انقلاب برای اصلاح جامعه خواهد بود؟ البته، نکته اصلی در همان «شرایط مناسب عینی و ذهنی» است که محل اختلاف و تعارض دیدگاه ها و برداشتها و ارزیابی اشخاص و گروه های جامعه واقع می شود و گاه همین تفاوت تشخیص، نه تنها مانع انقلاب که مانع هر راهکار اصلاحی دیگری هم خواهد شد.

اشکال عمده در این استدلالها، این است که استدلال کنندگان بدون توجه به معنای اصطلاحی «انقلاب» و لوازم آن به این بحث پرداخته اند. گرچه آنان توجه داشته اند که واژه انقلاب، در اصطلاح امروزی آن،

در منابع دینی استفاده نشده؛^{۳۳} ولی از این امر غفلت نموده اند که «انقلاب» - علاوه بر کاربرد واژه - از مفاهیم و اصطلاحات جدید است و مدعی تحول سیاسی و اجتماعی ای می باشد که در دوران گذشته مصداقی نداشته است. این درست می باشد که حاکمان ظالمی در سرزمینهای اسلامی بوده اند که مسلمانان یا آنان به مبارزه پرداخته اند؛ ولی مناط مشروعیت همان مبارزات چه بود و در زمان ما چه راهی برای تبیین مشروعیت انقلاب می توان ارائه کرد؟ بنابراین، در بررسی ادله مشروعیت انقلاب باید آن را به عنوان یک موضوع جدید مورد بررسی قرار داد.

همانگونه که در مباحث اقتصادی و بیان احکام مربوط به بیمه، بانک، شرکتها و... این موضوعات به عنوان موضوعات مستحدث مورد توجه و بحث قرار می گیرند. به همین ترتیب، به نظر می رسد برای تبیین و استنباط حکم شرعی «انقلاب» باید به مبانی عمیق تری استناد کرد و با توجه به لوازم مفهومی انقلاب، مبانی و شرایط مشروعیت آن را ارائه داد.

نکته دیگری که در برخی از استدلالها به نظر می رسد، این است که تصور و برداشت برخی استدلال کنندگان درباره مبانی فلسفه سیاست در اسلام، روشن و منقح نیست. اینکه در اسلام هدف کلان و غایی، نزدیک شدن انسانها به سیر کمالی و دستیابی به تربیت الهی است،^{۳۵} اغلب از نظرها دور مانده است و صرف مبارزه با حاکمان جابر و فاسد، بدون توجه به شرایط و مقتضیات فرهنگی و فکری جامعه مورد توجه قرار گرفته است؛ بنابراین، گاهی گمان می شود که در نظامهای فاسد و جابر، پیش پای مسلمانان متعهد و وظیفه شناس دو راه بیشتر نیست یا شورش و قیام مسلحانه و انقلابی و یا سکوت و سکون که اگر مشروعیت فقهی شورش و انقلاب ثابت نشود، راهی جز سکوت و سکون تایید نشده است؛^{۳۵} حال آنکه تلاشهای فکری و فرهنگی و تربیتی در برابر اندیشه های فاسد و شرک آمیز و مجاهدت برای گسترش اندیشه و ارزشهای الهی، در اصل زیربنای هر حرکت صحیح و موثر سیاسی است، ضمن اینکه از دیدگاه اسلام، خود هدفی مستقل شمرده می شود.

مروری بر مشی سیاسی و اجتماعی ائمه معصومین (ع) این نکته را نشان می دهد که تنها وجه مبارزه اسلام با طاغوتها و ستمگران، مبارزه سیاسی نبوده است؛ بلکه عمیق تر و مهم تر از آن، مبارزات اعتقادی، فرهنگی و اخلاقی ای بوده که بدون توفیق آن، مبارزات سیاسی و نظامی هم نتایج پایدار و موثری در پی نخواهد داشت. بنابراین، گاه مبارزات اعتقادی و اخلاقی بر مبارزات سیاسی برتری پیدا می کند و نمی توان در همه شرایط و احوال اجتماعی، تنها راه را مبارزه حاد سیاسی در قالب انقلاب دانست؛ از این رو در استدلال برای مشروعیت انقلاب، نمی توان به فلسفه سیاست و جایگاه و ارزش قدرت در نظام فکری اسلام، بی توجه بود و ابزاری بودن آن را برای غایات متعالی، از نظر دور داشت. اکنون باید به این بحث بپردازیم که نظریه مورد قبول در باب «مشروعیت انقلاب» چیست؟

پی نوشتها

- * این مقاله از پژوهشی در باب «نظریه تحول اجتماعی در اسلام» انتخاب شده است که بزودی توسط سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی منتشر خواهد شد.
- ۱- مصطفی کواکبیان، مبانی مشروعیت در نظام ولایت فقیه، صص ۹-۱۰.
- ۲- همان، ص ۵۱ به بعد.
- ۳- محمدباقر حشمت زاده، مسائل اساسی علم سیاست، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۷، ص ۵۷.
- ۴- مرتضی مطهری، عمل الهی، قم، صدرا، ۱۳۵۷، ص ۶۰ به نقل از: تفسیر صافی، ذیل آیه ۷ سوره الرحمن.
- ۵- رک: نهج البلاغه، نامه ۶۲.
- ۶- الاترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه...؛ سید محمدحسین تهرانی، لمعات الحسین، قم، صدرا، ۱۳۰۷ قمری، ص ۳۶ به نقل از منابع اصفهان من هذه الامه اذا صلحا صلحت ائمة و اذا فسدا فسدت ائمة...؛ الفقه والاامراء: شیخ صلیح، خصال، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۲، ص ۳۷.
- ۷- محمدهادی سمتی، «انقلاب ایران در ساحت نظریه پردازی» از: عباس زارع (گردآوری)، انقلاب قرن، ج ۱، قم، معارف، ۱۳۷۹، صص ۴۶-۴۷.
- ۸- رک: امام خمینی (ره)، «قاعده لاضرر»، در: الرسائل، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۸۵، ق ۱، نیز مباحث تفسیری ذیل آیه شریفه ۳ سوره مومنون.
- ۹- امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، ج ۱، قم، عالمگیری، بی تا، ص ۴۶۲.
- ۱۰- حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۰۸، صص ۶۰۰-۶۰۴. در این بخش به ۱۸ روایت از منابع شیعه و سنی استدلال شده و البته در پایان بحث در ائمان و صحت قطعی این استدلال، تردید جالبی توسط خود مولف مطرح شده است.
- ۱۱- محمدرضا حاتمی، نظریه انقلاب در اسلام، صص ۲۱۴-۲۱۵.
- ۱۲- همان، صص ۵۷ و ۱۰۷.
- ۱۳- خروج ناگهانی امام حسین (ع) در هشتم ذی الحجه سال ۶۰ از مکه به سوی کوفه، عدم دعوت عام و فراخوان عمومی آن حضرت برای بسیج توده جامعه حکومت یزید، تاکید مکرر آن حضرت در این مورد که خروج و قیام آن امام برای به دست گرفتن قدرت نمی باشد، اعلام آمادگی آن حضرت برای انصراف از ادامه حرکت به سوی کوفه در مواجهه با سیاه حر و...؛ قرآنی برای این تفاوت است.
- ۱۴- منوچهر محمدی، تحلیلی از انقلاب اسلامی، ص ۱۲۰.
- ۱۵- به عنوان نمونه، نوری در شرح صحیح مسلم تصریح می کند که: «در صورت مشاهده منکر از حاکمان، نهی از منکر کنید؛ ولی شورش علیه آنان، حتی اگر فاسق و ظالم باشند، بنا به اجماع مسلمانان، حرام است»؛ حسینعلی منتظری، پیشین، ج ۱، ص ۵۵۵.
- ۱۶- امام خمینی، پیشین، ص ۳۶۴، مساله ۳.
- ۱۷- پیشین، مساله ۱۲ و نیز بخش «شرایط وجوب».
- ۱۸- پیشین، مسایل ۴، ۶ و ۱۱.
- ۱۹- رابرت هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۳۷۸.
- ۲۰- رک: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، قم، موسسه آل البیت، ۱۳۱۲، ق ۱، «الواب جهاد الورو و ما یناسیه».
- ۲۱- امام خمینی، پیشین، ص ۴۸۵.
- ۲۲- پیشین، صص ۲۸۶-۲۸۷.
- ۲۳- پیشین.
- ۲۴- دراسات ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۶۰۵.
- ۲۵- همان، صص ۶۰۶-۶۰۷.
- ۲۶- محمدرضا حاتمی، پیشین، ص ۲۱۰.
- ۲۷- دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، صص ۶۱۲-۶۱۳.
- ۲۸- علی ذوالعقل، نگاهی به مبانی قرآنی ولایت فقیه، تهران، اندیشه معاصر، ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۶۱۴-۶۱۷.
- ۲۹- کلیم صدیقی، نهضت های اسلامی و انقلاب اسلامی ایران، سیدهادی خسروشاهی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵، صص ۴۹-۵۰.
- ۳۰- به عنوان نمونه، رک: امام خمینی (ره)، پیشین، ج ۲، صص ۴۳۴-۴۳۵ به بعد، مسائل تقاض.
- ۳۱- عباسعلی عمید زنجانی، پیشین، ص ۱۲.
- ۳۲- محمدرضا حاتمی، پیشین، ص ۱۱۳.
- ۳۳- محمدرضا حاتمی، پیشین، ص ۴۷.
- ۳۴- امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۰۳ (سخنرانی ۵۹/۱۲/۷).
- ۳۵- حسینعلی منتظری، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۵.